جلسه 622

شنبه 07/03/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

برای اخذ علم به حکم در موضوع حکم پنج راه مطرح می شود:

راه اول: راهی است که مرحوم آخوند فرموده است. فرموده چون حکم چهار مرحله دارد:

1. مرتبه اقتضاء وملاک، که مرتبه قبل از حکم است.
2. مرتبه انشاء.
3. مرتبه فعلیت.
4. مرتبه تنجز، که مرتبه ما بعد الحکم است.

پس در حقیقت حکم می شود دارای دو مرتبه، مرتبه انشاء وفعلیت، آن مرتبه اقتضاء مرتبه ما قبل الحکم است و مرتبه تنجز هم مرتبه ما بعد الحکم است.

ایشان فرموده اند: مرحله فعلیت، یعنی مولا وقتی می گوید یجب الصلاة علی المکلف، تارة اراده لزومیه در نفس مولا نسبت به اینکه مکلفین نماز بخوانند این اراده لزومیه در نفس مولا منقدح نشده است. ولذا می گویند این حکم انشائی است فعلی نیست. و تارة اراده لزومیه بر طبق او منقدح شده است در نفس مولا، می گویند این حکم انشاءی به حد فعلیت رسیده است. این قوانینی که در مجالس کشورها تصویب می کنند گاهی حاکم مصلحت نمی داند فعلا ابلاغ بکند، به حد بعث و زجر نمی رسد، می گویند بگذاریم چند مدتی بگذرد زمینه فراهم بشود قانون را ابلاغ کنیم. تا ابلاغ نکرده اند حکم انشاءی است، وقتی ابلاغ کردند و شدند مصداق بعث وزجر، یعنی آن اراده لزومیه در نفس مولا منقدح شد که مردم طبق این قانون باید عمل کنند، می شود قانون فعلی.

بعد مرحوم آخوند فرموده: طبیعتا اخذ علم به مرتبه انشاء در مرتبه فعلیت ممکن است، دور لازم نمی آید. می گوید من اراده لزومیه دارم که کسانی نماز بخوانند که این قانون تجب الصلاة علی کل مکلف را بدانند. قانون مطلق است، انشاءش مقید نیست به خصوص عالم، اما فعلیت قانون مقید است به خصوص کسانی که علم به آن قانون وحکم انشاءی دارند.

اقول: این طریق اول طبق مبنای مرحوم آخوند طریق صحیحی است.

حالا کسانی که مثل مرحوم آقای خوئی این مراتب حکم را قائل نیستند که حکم دارای مرتبه انشاء وفعلیت باشد، می گویند حکم دارای مرتبه انشاء وفعلیت با این تفسیر مرحوم آخوند نیست. بله قبل از وجود موضوع می گوئیم حکم انشاءی، بعد از وجود موضوع می گوئیم حکم فعلی. المکلف تجب علیه الصلاة قبل از وجود مکلف حکم انشائی است چون هنوز موضوعش موجود نیست، بعد از وجود موضوع حکم فعلی می شود. به این معنا می گیرند فعلیت را نه به معنای مرحوم آخوند، طبیعی است که راه مرحوم آخوند را قبول ندارند.

ولی سیأتی انشاءالله که ما راه مرحوم آخوند را قبول داریم، به نظر ما این تفسیر مرحوم آخوند از مرتبه انشاء ومرتبه فعلیت تفسیر درستی است. ولذا طریق اول را ما قبول داریم، اما اخذ از مدعا است. چون این مراتب حکم در احکام تکلیفیه فرض می شود، در حالی که اخذ علم به حکم در موضوع حکم ممکن است در احکام وضعیه باشد. از مسلمات فقه است که کسی که خبر ندارد و عالم نیست به شرطیت استقبال قبله در ذبح، مشروط نیست تذکیه حیوان در مورد او به استقبال قبله. سنی ها خبر ندارند از این حکم، پشت به قبله ذبح می کنند، اشکال ندارد مذکی است. حتی شیعی ای که جاهل به حکم است هم همینطور است. شرطیت استقبال قبله مختص به کسی است که عالم است به این شرطیت.

خب جناب آخوند اینکه از مسلمات فقه است و از روایات استفاده می شود. برخلاف تسمیه، کسی که ذبح کند بسم الله نگوید ولو از روی جهل به حکم، ذبیحه اش میته است مذکی نیست. اما استقبال قبله وضعش فرق می کند، فقط عالم به شرطیت استقبال قبله اگر استقبال قبله را ترک کرد در حال ذبح، ذبیحه اش میته می شود. توجیه اختلاف مراتب حکم که اینجا نمی آید. او در احکام تکلیفیه است. انقداح اراده و کراهت درنفس نبوی و ولوی به قول مرحوم آخوند اینکه مربوط به احکام وضعیه نیست. روح حکم تکلیفی انقداح اراده و کراهت در نفس مولاست نه حکم وضعی.

راه دوم: این است که علم به خطاب در موضوع حکم اخذ بشود. تجب الصلاة علی من علم بهذا الخطاب. هیچ مشکلی ندارد. چون علم به وجود این خطاب توقف دارد بر وجود این خطاب، ولی وجود این خطاب که توقف ندارد بر علم مکلف به این خطاب. اصلا مکلف عالم به این خطاب در عالم پیدا نشود مهم نیست، این خطاب موجود است. ما این خطاب را دم در مسجد زدیم گفتیم تجب الصلاة علی من علم بهذا الخطاب، اگر هم هیچ کس نخواند این نوشته را، باز این خطاب که متکفل یک حکم به نحو قضیه حقیقیه است سر جای خودش محفوظ است. علم به خطاب توقف دارد بر وجود این خطاب، ولی وجود این خطاب که توقف ندارد بر علم به این خطاب یا بر ثبوت حکم نسبت به مخاطب. نه، این خطاب هست ولو اصلا هیچ مخاطبی بالفعل پیدا نشود برای او. این کاملا ممکن است.

حالا ممکن است آن روایتی که در مورد من أتم فی موضع القصر فی السفر وجب علیه القصر ولکنه أتم صلاته، در صحیحه زراره دارد: إذا قرأت علیه آیة التقصیر وفسرت له اعادة الصلاة و الا فعلا اعادة علیه، إذا قرأت علیه آیة التقصیر وفسرت له یعنی به مردم بگویند ایها الناس لاجناح علیکم أن تقصروا من الصلاة أن خفتم این لاجناح در مقام توهم حظر است ومفادش وجوب نماز قصر هست در سفر. قرأت علیه آیة التقصیر وفسرت له اعاد الصلاة والا فلا اعادة علیه. می تواند علم به خطاب استقبل القبلة بذبیحتک شرط و موضوع برای لزوم استقبال قبله باشد.

طریق سوم: اخذ علم به جعل است در موضوع مجعول.

این را توضیح بدهیم، چون ما جزء کسانی بودیم که از اول می گفتیم اخذ علم به جعل در موضوع مجعول ممکن هست و با مرحوم استاد سر این نزاع داشتیم، بعد وقتی کتابهای مرحوم آقای صدر آمد دیدیم ایشان هم این مطلب را تثبیت کرده است. البته ما یک ملاحظاتی به آقای صدر هم داریم که عرض خواهم کرد.

ما می گوئیم هیچ محذوری ندارد در اموری که به عنوان مقدر تعلق می گیرد، مثل وجوب، تعلق می گیرد وجوب حج به عنوان مستطیع. حالا در خارج اصلا مستطیع پیدا نشود بالاخره حکم شرعی هست که یجب الحج علی کل مستطیع. إنشاء وجوب تعلق می گیرد به عنوان مستطیع ولو لم یوجد مستطیع خارجا. جعل وجوب که از اموری است که تعلق می گیرد به عنوان نه به وجود خارجی. ولذا وجود خارجی هم نداشت مستطیع باز صحیح است شارع بیاید بگوید المستطیع یجب علیه الحج. برخلاف برخی از امور تکوینیه مثل اکل. اکل تعلق نمی گیرد به عنوان طعام. به مهمان بگوئیم ببخشید بنده زاده رفته از رستوران نهار بیاورد دیر کرده شما عنوان طعام را فعلا اکل بفرمائید. خب این معنا ندارد، اکل به عنوان طعام تعلق نمی گیرد به وجود طعام تعلق می گیرد. اما عنوان جعل وجوب حج تعلق می گیرد به عنوان مستطیع. حب، رضا، من راضی هستم کسی وارد منزل من بشود که نماز شبش ترک نمی شود. حالا خودم نماز شب می خوانم یا نه کار نداریم. تعلق گرفته رضای من به دخول من یصلی صلاة اللیل. حالا فرض کنید در این منطقه ما هیچ کس نماز شب خوان نباشد. عنوان متعلق رضاست، تعبیر می کنند می گوین رضای تقدیری، یعنی تعلق گرفت رضا به عنوان مقدر. مقصود این است. رضای به نحو قضیه حقیقیه. این عناوین که متعلق می گیرد به عناوین مقدره ولازم نیست تعلق بگیرد به وجودات خارجیه، می شود مقید بشود این عنوان به قید علم، بگوید أنا راض بدخول من یعلم بهذا الرضا. اعلامیه می زند دم در، من راضی هستم کسی وارد منزل من بشود که این رضایت مرا بداند. خب آن کسی که سواد دارد می آید نامه را می خواند علم به رضایت مالک خانه پیدا می کند، تا علم به رضایت پیدا کرد موضوع می شود برای رضای فعلی، وارد منزل می شود. هیچ دوری هم نیست.

فرق است بین اینکه شمای صاحب خانه دم در خانه بنویسید من راضی هستم کسی داخل خانه من بشود که بداند من راضی ام او وارد خانه من بشود. أنا راض أن یدخل فی داری من یعلم بأنی راض بدخوله فی داری. این دور است. چرا؟ برای اینکه رضای به دخول فی الدار توقف پیدا کرد بر علم به من به اینکه مالک راضی است به دخول من فی الدار. وعلم من به رضای مالک به دخول من در خانه توقف دارد بر رضای مالک به دخول من در خانه. پس رضای مالم به دخول من در خانه متوقف شد بر رضای او به دخول من در خانه، فتوقف الشیء علی نفسه و هذا دور.

اما اگر شما در نامه تان بنویسید من راضی هستم کسی وارد خانه من بشود که این رضایت مرا یعنی همین رضایت تقدیری را بداند. خب هیچ دور پیش نمی آید. چرا؟ برای اینکه آن چیزی که توقف دارد بر علم به رضایت رضای فعلی مالک است. اینکه مالک راضی باشد من داخل خانه اش بشوم به این می گویند رضای فعلی. این رضای فعلی توقف دارد بر علم من به رضای مالک. ولی علم من به رضای مالک توقف ندارد بر رضایت مالک به دخول من در خانه، بلکه توقف دارد بر آن رضایت به نحو قضیه حقیقیه و تقدیریه که به نحو قضیه حقیقیه در نامه آمده است که أنا راض أن یدخل فی داری من یعلم بهذا الرضا.

پس رضایت تعلق می گیرد به عنوان، منتهی ممکن است این عنوان مصداق در خارج نداشته باشد. من هم وقتی می گویم راضی ام کسی که این رضایت کلی مرا بداند وارد منزل من بشود، فرض کنید من به زبان عربی نوشتم که أنا راض أن یدخل فی داری من یعلم بهذا الرضا یعنی به همین رضای تعلیقی. شما عربی خواندی زنگ در را می زنی، چون می شوی مصداق عالم به رضاء. عالم به رضاء که شدی رضایت من نسبت به شما فعلی می شود. اما کسی که عربی بلد نیست، وقتی این نامه را می خواند هیچ چیز نمی فهمد موضوع نمی شود برای این رضایت من، عالم به این رضا نمی شود ولذا رضای من در حق او فعلی نخواهد بود.

رضایت فعلی من مالک به اینکه شما وارد منزل من بشوی توقف دارد بر علم شما اما نه به رضایت من به دخول شما در خانه، بلکه توقف دارد بر علم شما به این رضایت به نحو قضیه حقیقیه. و علم شما به رضایت من به نحو قضیه حقیقیه توقف ندارد بر هیچ چیز غیر از همان رضایت به نحو قضیه حقیقیه. و بعبارة اخری رضایت من به نحو قضیه حقیقیه توقف بر وجود خارجی علم شما به رضایت من ندارد. علم شما به رضایت من توقف دارد بر ضایت من به نحو قضیه حقیقیه. رضایت من به نحو قضیه حقیقیه توقف ندارد بر وجود خارجی علم شما، بلکه عنوان علم مکلف به رضا این عنوان متعلق رضاست. رضای من به نحو قضیه حقیقیه که توقف ندارد بر وجود علم شما به رضا. چون رضای به نحو قضیه حقیقیه تعلق می گیرد به عنوان. پس وجود خارجی علم شما به رضایت من توقف دارد بر رضایت من به نحو قضیه حقیقیه، ولی رضایت من به نحو قضیه حقیقیه توقف بر وجود علم شما ندارد. عرض کردم رضایت به نحو قضیه حقیقیه ممکن است باشد در حالی که موضوعش در خارج الی یوم القیامة موجود نشود. موضوع رضایت حقیقیه عنوان العالم بالرضا است.

سؤال وجواب: آنی که محذور درست می کند دور بود که می گفتید رضایت من توقف دارد بر علم مکلف به رضایت، وعلم مکلف به رضایت هم توقف دارد بر رضایت فیلزم الدور. ما دور را برطرف کردیم، گفتیم رضایت من به نحو قضیه حقیقیه توقف ندارد بر علم مخاطب و مکلف به رضایت من. نه، من رضایت حقیقیه دارم ولو هیچ در خارج عالم به این رضا پیدا نشود. همان لحظه ای که نامه نوشتم نیمه شب بود آمدم نامه را زدم دم در، گفتم من راضی هستم کسی وارد منزل من بشود که این رضایت مرا بداند، رضایت من همان موقع بود که من را کشاند دم در واعلامیه را زدم دم در، در حالی که هیچ عالم به این رضا موجود نشده بود.

پس علم شما به رضا توقف دارد بر رضای من به نحو قضیه حقیقیه، اما رضای من به نحو قضیه حقیقیه توقف بر علم شما به رضا ندارد، توقف گرفته است به عنوان العالم بالرضا، توقف ندارد بر وجود خارجی علم شما به رضایت من.

پس مشکل دور نیست. تنها مشکلی که شما می فرمائید این است که آنی که در رتبه حکم است در موضوع حکم لحاظ شد. خب بشود، اینکه دور نیست. مثل این می ماند که ما در بحث تعبدی و توصلی گفته ایم: مولا می گوید واجب است نماز بخوانی به قصد امتثال همین وجوب. اینکه دور نیست. بله تصور حکم و اخذ آن در موضوع حکم بله این مطلب پیش می آید که حکم را ما در رتبه متعلق یا موضوع حکم لحاظ کردیم، اینکه محذور عقلی ندارد. توقف ندارد حکم بر وجود حکم. وجود حکم فوقش توقف پیدا می کند بر تصور حکم، اینکه محال نیست. وجود حکم اگر توقف بر وجود حکم داشت می شد دور ومحال، اما وجود حکم توقف دارد بر لحاظ حکم، مولا اول لحاظ کرده است نماز را به قصد امتثال این وجوب نماز، این را تصور کرده بعد واجب کرده این نماز را. آنی که توقف دارد بر تصور عنوان الصلاة بقصد الوجوب، او عبارت است از وجوب، ولی این معنایش این است که وجوب توقف دارد بر تصور الصلاة بقصد الوجوب نه بر وجود خارجی آن. تصور بکند مولا الصلاة بقصد الوجوب را کافی است برای اینکه بگوید تجب. پس وجوب توقف بر خود وجوب نداشت. آنی که اخذ شد در متعلق وجوب لحاظ وجوب است نه خود وجوب. مولا تصور کرد نماز را، وتصور کرد که نماز به قصد وجوب آورده بشود، این را تصور کرد بعد در رتبه لاحقه واجبش کرد. اینکه محذوری ندارد. در رتبه قبل از وجوب، وجوب را تصور کرده. آیا اشکال دارد که آدم در رتبه قبل از وجود یک شیئ آن را تصور بکند؟ شما همیشه قبل از وجود یک فعلی تصور می کنید آن فعل را بعد اقدام می کنید. بدون تصور فعل که اقدام بر انجام فعل نمی کنید. همیشه تصور فعل قبل از وجود فعل است. ما قبل از اینکه واجب کنیم نماز تصور می کنیم نماز را و قصد امتثال وجوب نماز را، این را تصور می کنیم، یک عنوانی تشکیل می شود به نام الصلاة بقصد امتثال الوجوب بعد این عنوان می شود متعلق وجوب. در این بحث مانحن فیه هم همین است، تصور می کند مالک المکلف الذی یعلم بهذا الرضا، این را تصور می کند در حالی که هنوز رضا موجود نیست، تصورش که می تواند موجود باشد. بعد رضای این مالک تعلق می گیرد می گوید راضی ام به دخول آن کسی که عالم است به این رضا. چه محذوری دارد؟

ما در وجوب هم همین را می گوئیم، تجب الصلاة علی من علم بهذا الوجوب. همین وجوب تعلیقی. ما نمی گوئیم تجب الصلاة علی من یعلم بوجوب الصلاة علیه. علم به وجوب فعلی در موضوع وجوب اخذ بشود این محال است، چون اخذ العلم بالحکم الفعلی فی موضوع الحکم الفعلی لازم می آید. یتوقف الحکم الفعلی علی العلم بالحکم الفعلی، والعلم بالحکم الفعلی یتوقف علی الحکم الفعلی فیلزم الدور.

اما اگر اینجور نشد، حکم فعلی یعنی اینکه نماز بر من مکلف واجب باشد توقف دارد بر علم من به وجوب به نحو قضیه حقیقیه، و وجوب به نحو قضیه حقیقیه که توقف ندارد بر علم خارجی من. اصلا شارع گفته تجب الصلاة علی من علم بهذا الوجوب و تا روز قیامت هم احد الناسی علم به این وجوب پیدا نکند، مهم نیست. وجوب به نحو قضیه حقیقیه که توقف ندارد بر علم خارجی شما به این وجوب. هیچ وجوبی به نحو قضیه حقیقه توقف بر وجود موضوعش ندارد.

خب وجوب به نحو قضیه حقیقیه انشاء شد اعلام شد در رسانه های عمومی آمد، یک عده علم پیدا کردند به آن وجوب به نحو قضیه حقیقیه شدند موضوع برای وجوب فعلی. هیچ محذوری ندارد.

دو تا مطلب از اینجا نتیجه گرفتیم:

مطلب اول: اینکه آقای صدر اصرار دارد که بگوید ما که این حرف را زدیم از برکات این است که احکام مرتبه جعل و مجعول دارند. وجوب یک جعل دارد به نحو قضیه حقیقیه، تجب الصلاة علی من یعلم بهذا الجعل، ویک مجعولی دارد آن وقتی که موضوع فعلی می شود در حق یک مکلفی وجوب هم در حق او فعلی می شود. چون دو مرتبه هست و لذا مشکل حل شده است. علم به جعل را اخذ کرده اند در موضوع مجعول، یعنی علم به جعل را در هنگام جعل اخذ کرده اند وکسی که علم به این جعل دارد موضوع می شود برای این جعل در خارج.

اقول: می گوئیم جناب آقای صدر! بحث اختصاص ندارد به جعل و مجعول. حب هم همین است، رضا هم همین است. اموری که به عنوان مقدر تعلق می گیرد ولو این عنوان در خارج موضوع پیدا نکند. من راضی هستم کسی که نماز شبش ترک نمی شود بیاید منزل من، اصلا در دنیا کسی که نماز شبش ترک نشود و خانه بنده بیاید وجود ندارد. خب نداشته باشد، چه بهتر. رضای حقیقی که توقف ندارد بر وجود موضوع در خارج.

مطلب دوم: ما اصلا کاری نداریم به قضیه حقیقیه. اصلا خطاب به شخص می شود کرد. نامه می دهد به زید، می گوید جناب زید بر تو واجب است نزد من بیائی هنگامی که این وجوب را بفهمی. کی این زید وجوب را می فهمد؟ موقعی که این آقا نامه را می گذارد داخل پاکت و پست می کند و نامه رسان هم نامه را می برد در خانه زید، زید هم نامه را باز می کند می بیند نوشته باسمه تعالی آقای زید بر تو واجب است نزد من بیائی هنگامی که این وجوب را بفهمی. تا این را زید خواند این وجوب را می فهمد، چون این وجوب به نحو قضیه شرطیه و تعلیقیه است. تا خواند و فهمید موضوع در حقش فعلی می شود، می شود عالم به این جعل. تا موضوع فعلی شد حکم فعلی می شود، چون فعلیت حکم به فعلیت موضوع است دیگر. ولذا لازم هم نیست قضیه حقیقیه باشد، بلکه قضیه شخصیه هم باشد اشکال ندارد. والحمد لله رب العالمین.